

چه جوری این جوری شد  
علی اکبر زین العابدین

# روزهایی که اسب‌ها تاکسی بودند

هر چیزی که ما از آن استفاده می‌کنیم، از اول به شکلی که الآن می‌بینیم نبوده است. از چند هزار سال پیش تا به حال، انسان‌ها همه چیز را بارها و بارها با فکر خودشان تغییر داده‌اند تا به این شکل‌هایی که من و تو می‌بینیم درآمده‌اند. حالا ما راحت‌تر می‌توانیم از همه‌ی آن‌ها استفاده کنیم. من می‌دانم از حالا به بعد هم، باز همه چیز تغییر می‌کنند. در این صفحه، سرگذشت بعضی از این پدیده‌ها را می‌خوانید.



## الآن

وقتی به مسافرت می‌رویم کیف و چمدان‌ها را صندوق عقب ماشین می‌گذاریم. من و برادرم عاشق این هستیم که بابا راه بیفتد و هر کدام از ما برویم زیر پتوی مخصوص خودمان و از پنجره‌ی ماشین جا‌ده را نگاه کنیم.

البته من با اتوبوس و قطار هم سفر رفته‌ام. صندلی اتوبوس بزرگ و راحت است. البته خیلی تند نمی‌رود. اتوبوس‌ها و اتومبیل‌ها یک خوبی دارند؛ آن‌ها این‌که هر وقت هوا سرد باشد بخاری و هر وقت گرم باشد کولر روشن می‌کنند یا پنجره را باز می‌کنند. هر وقت هم بخواهیم می‌توانیم بخوابیم. هیچ حیوان وحشی هم نمی‌تواند به ما حمله کند. چون پوزه‌اش محکم به بدنه‌ی اتومبیل برخورد می‌کند. با اتومبیل‌ها می‌توانیم یکی دو روزه به دورترین شهرها سفر کنیم.



## قدیم‌ها

وقتی بابابزرگ بابابزرگ من زنده بود، به جای تاکسی سوار گاری یا درشکه می‌شد. در شهر آن‌ها چند گاری چی وجود داشتند. گاری چی‌ها به گاری‌ها اسب می‌بستند. گاری‌ها و درشکه‌ها یک اتاق بودند که پشت اسب‌ها بسته می‌شدند و چهار تا چرخ داشتند. در گاری‌ها و درشکه‌ها شش نفر به راحتی می‌نشستند. درشکه‌چی بیچاره خودش بیرون از اتاق رانندگی می‌کرد. بابابزرگ بابا بزرگ من و



مامان بزرگ مامان بزرگ من چند باری در درشکه سرما خوردند. چون درشکه‌ها بخاری نداشتند. آن وقت‌ها، مردم به دنبال اسب آخرین مدل بودند که تازه نفس و سر حال باشد. مردم به جای بنزین به اسب‌هایشان باید آب و خوراکی می‌رساندند. من شنیده‌ام که چند هزار سال طول کشید تا آدم‌ها بتوانند اتومبیلی بسازند که خودش راه برود. تا دیگر ما آدم‌ها برای این طرف و آن طرف رفتن احتیاجی به حیوانات بی‌گناه نداشته باشیم. بدی سفر با درشکه‌ها این بود که مردم باید همراه خودشان آذوقه و غذای زیادی می‌بردند، چون روزها و ماه‌ها سفرشان طول می‌کشید. و اگر هم کسی بیمار می‌شد به سختی می‌توانست یک پزشک پیدا کند. خیلی‌ها در مسافرت جانشان را از دست می‌دادند.



## قدیم‌ترها



خیلی خیلی قدیم‌ها وقتی مردم می‌خواستند به راه دوری بروند فقط باید سوار الاغی، اسبی یا شتری می‌شدند. الاغ‌ها و شترها خیلی آرام حرکت می‌کردند. آن قدر آرام که راهی که ما الان در یک روز با اتومبیل می‌رویم، آن‌ها چند ماهه می‌رفتند. تکان‌های شدید حیوان باعث می‌شد آدم دل‌پیچه بگیرد و پا و کمرش هم کِش بیاید. بدی الاغ‌ها این بود که نمی‌توانستند بار زیادی با خودشان جابه‌جا کنند. برای همین پدر و مادر روی یک الاغ می‌نشستند و بچه‌ها روی یک الاغ دیگر. و یک الاغ هم وسایل و بار آن‌ها را با خودش می‌برد. اگر باران یا برف می‌آمد آدم روی این الاغ‌ها یخ می‌زد. یا اگر حیوان وحشی به آدم حمله می‌کرد، الاغ‌های بیچاره کاری نمی‌توانستند بکنند؛ به غیر از این که با سرعت فرار کنند. حالا چه بلایی سر مسافر بیچاره می‌آمد خدا می‌داند. یک وقت هم الاغ‌ها در گرمای زیاد حالشان بد می‌شد و هر چه التماسشان می‌کردی از جایشان تکان نمی‌خوردند که نمی‌خوردند. آن موقع‌ها مردم برای سفرهای طولانی دسته‌جمعی حرکت می‌کردند تا مواظب همدیگر باشند.



● به نظر تو در آینده، تاکسی‌ها چگونه خواهند بود؟ درباره‌ی آن‌ها بنویس.  
● این جا شکل آن‌ها را نقاشی کن.

## بعداً